



مطالب این بخش از نامه را در دو قسمت و یک خاتمه به عرض می‌رسانم:

### ۱- عرضه اسلام و انسان نو

امروز اهمیت عرضه اسلام بسیار روشن گشته است؛ بشریت سرگردان و هدایت جاویدان. باید این هدایت را به بشریت شناساند، و دست بشریت را در دست این هدایت گذاشت. و اینست تکلیف بزرگ و مشکل. و در اینجا دو شناخت درست ضروری است:

۱- شناخت درست اسلام در عصر حاضر.

۲- شناخت درست انسان در عصر حاضر.

چون عرضه اسلام وظیفه حوزه روحانیت اسلامی است، بیقین تکلیف در مورد دو شناخت یاد شده متوجه روحانیت اسلامی خواهد بود. و پرداختن به این تکلیف و ادای آن در گرو آگاهی و شناخت حاضر در حوزه و حاکم بر حوزه است و چگونگی این آگاهی و شناخت، یعنی مجموعه دید و درک و ذهنیت حوزه؛ اگر مترقی باشد، مترقی؛ و اگر ارتجاعی باشد، ارتجاعی... توجه به سرنوشت اسلام و مسلمانان یک تکلیف است. و اقدام برای نجات جامعه‌های اسلامی از چنگ استعمار و عوامل دست‌نشانده استعمار، و امپریالیسم خارجی و داخلی، و

حکمرانان خائن بی‌عقیده، و تصحیح حیات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و دفاعی مسلمانان یک واجب قطعی است.

هیچگاه یک عالم آگاه چنین نمی‌اندیشد که دین و دینداری به مسائلاجاری اقتصاد و فرهنگ و تربیت و دفاع ربطی پیدا نمی‌کند، و وظیفه همان گفتن درس است- سطح یا خارج- و منبری و توسلی... بر سر مسلمانان هرچه آمد آمد، منابع اقتصادی ملت‌های اسلامی هر طور شد شد، اقتصاد داخلی به سود هر دسته‌ای بود بود، گرگان دادوستد- بویژه دادوستدهای کلان- با مردم هرچه کردند کردند، اموال به انحصار هر دسته‌ای درآمد درآمد، هر جریان فکری و فرهنگی و تربیتی و اقتصادی بر مسلمانان حاکمیت یافت یافت، فقدان عدالت اقتصادی هر صدمه‌ای به دین و حیات احکام دین زد زد، قاروان سودپرست- با تظاهر به دینداری و هزینه‌گذاری در امور دینی- در هر شانی از شئون اجتماعی و اداری جامعه نفوذ کردند کردند، فقر هرچه کرد کرد، غنا نیز هرچه کرد کرد، و خدا خودش کيفر خاطیان را خواهد داد! ... هیچ عالم و روحانی و طلبه و مدرس و واعظ و امام جماعت و امام جمعه آگاهی اینگونه نمی‌اندیشد و اینگونه نخواهد اندیشید، و ناآگاهان چرا... و چه بسا همینگونه‌ها بیندیشند.

پس می‌نگریم که دو طرز فکر و دو سنخ دید و دو گونه درک

پیدا کردن شناختی از:

- تاریخ صدر اسلام و روش عملی پیامبر اکرم «ص» و ائمه طاهرين «ع»،

- جریانهای فکری و فرهنگی دخیل در اسلام و تهاجمهای فرهنگی گسترده آن روزگار و بقای نتایج و آثار آن تاکنون، در متروک ماندن فهم خالص قرآنی،

- اهداف اصلی قیام عاشورا، در جهت بازشناساندن اسلام و اهداف تربیتی و سیاسی و اداری و اجتماعی اسلام، به منظور اشاعه حق و اقامه عدل،

و یکی دیگر درست به عکس آنچه گفته شد می‌اندیشد، و مسئولیت را در آگاهی و آگاهی را در مسئولیت می‌داند. و مبدا گمان رود که این دو گونه دید و دو سنخ نگرش و تشخیص فرق چندانی ندارند، و حضورشان در اجتماع موجب تفاوتی اساسی نیست، هرگز و هرگز! فاصله این دو طرز فکر و تشخیص بسیار عمیق است و سترگ: فاصله حیات اسلام است با افول اسلام؛ فاصله بقای آگاهان و جوانان است در خط اسلام با بریدن آنان از اسلام؛ فاصله تسلط مسلمین است بر شئون و احوال خود با تسلط دشمنان مسلمین بر شئون و احوال آنان؛ فاصله انقلاب بودن انقلاب است با عدم آن؛ فاصله حضور امپریالیسم داخلی (تکاکثر و قارونیت) است در زندگی و روابط اقتصادی ملت با حضور عدل و قسط در آنها؛ و خلاصه فاصله حکومت زر و زور و تزویر است با حکومت دادگری و آزادی و آگاهی.

و نیاز به این یادآوری چه بسا نباشد که هدف از تأیید نگرش دوم و سنخ دوم از دو سنخ عالم و طلبه و روحانی و واعظ، این نیست که این دسته دوم وارد جامعه شوند و دم از روشنگری دینی و آگاهی اجتماعی و سیاسی بزنند، و سخنان قشنگ بگویند، و شعارهای پرجاذبه و زندگی‌ساز بدهند، و مردم را به اقدام و حرکت و مجاهده و ایشار و تحمل و محرومیت وادارند، و سپس خود به دنیایی برسند، و رقیبان را از میدان بدرکنند، و قدرت را بدست گیرند، و آنگاه مردم را فراموش کنند، و از ساختن نظام عامل بالعدل (که غایت سیاسی قرآن کریم است)، و جامعه قائم بالقسط (که غایت اجتماعی قرآن کریم است)،

وجود دارد. و این دو درک و تشخیص، مظاهر و جوانب بسیار دارد، و آثار و نتایج مهمی بر جای می‌گذارد. یکی می‌اندیشد که باید همه وقت و استعداد خویش و عمر خویش را وقف کند بر متون حوزه‌ای، آنها را همان سبکها و برنامه‌ها، و دیگر نیازی نخواهد داشت به آگاهی و اطلاع از:

- فکرها و اندیشه‌های دیگر،
- فرهنگهای معاصر بشری،
- اقتصاد جهان معاصر و مسائل پیچیده آن،
- شگردهای شیطانی سرمایه‌داری و سرمایه‌داران (حیل المتکثرین)،
- اهداف مصلحان و عدالتخواهان و انقلابیون اسلام،
- سرزمینهای اسلامی و حکومتهای آنان،
- اوضاع مسلمین و رفتار استعمارگران با آنان،
- فرهنگ و سنت اسلامی و خطرهایی که آن را تهدید می‌کند،
- جوانان مسلمان و آنچه آنان را از اسلام دور می‌سازد،
- عامل اصلی زنده ماندن دین و احکام دین در جامعه،
- عدالت اقتصادی و نقش آن در احیای دین و نماز،
- تاریخ جهان معاصر و انقلابها،
- تاریخ علم و صنعت جدید،
- نقش علم و صنعت جدید در گسترش استعمار،
- مسائل اصلی حیات انسان معاصر،
- تربیت و ابزار آن در عصر حاضر،
- هنر در عصر حاضر، و پیچیدگی ویژه آن در نشر صلاح یا فساد،
- زمان و تحول و آثار قطعی آن،
- عصر به معنای یک پدیده واقعی، و محتوای آن و اقتضات آن،
- دفاع و ابزار ضروری آن ...

و چنین کسانی حتی فکر نمی‌کنند که نیازی داشته باشند به

ظرفه روند<sup>۱</sup>، یا در این باره ضعف نشان دهند و مسامحه کنند و نتوانند جانب متکاثران و مترفان را - در عمل - فرو نهند ... آری، هدف از تأیید سنخ دوم بیقین این نیست، گو اینکه آن آگاه مسئولیت شناسی که از آن دم می‌زنیم خود اینگونه نیست، زیرا که این چگونگی هرگز در خور آگاهان راستین که دم از جامعه‌سازی قرآنی می‌زنند نیست؛ و به هیچ روی با تکلیف شرعی و تعهد اسلامی و بیداری تکلیفی روحانیت اسلام تناسب ندارد. به حرکت درآوردن جامعه و نرساندن توده‌ها را به مقصد چگونه قابل قبول تواند بود؟ اگر اصل بنیادین تعهد قرآنی و عدالتخواهی اسلامی و زهد پیشگی علوی و حقوق شناسی سجّادی و انساندوستی جعفری در کار نباشد، دیگر چه چیز می‌تواند ارزش داشته باشد، بویژه در کار یک انقلاب؟!

بنابر یادآورهای گذشته، بخوبی روشن می‌شود که رکن موفقیت عرضه اسلام در جهان امروز، آگاهی است. اسلام خود نیز دعوت به آگاهی و زمانشناسی کرده است. ما چیزی از خود بر اسلام نمی‌افزاییم (دریا نیازمند فرودن قطره نیست)، لیکن به توجه کامل به همه ابعاد اسلام فرامی‌خوانیم، یعنی به تعبیر احادیث: «تفقه در دین»، تفقه به معنای فقه‌دانی و فقه خوانی نیست، تفقه یعنی همه فهمی دین، همه ابعاد دین را با هم فهمیدن و در ارتباط با هم درک کردن، و مثلاً به هنگام بحث در مالکیت و آزادی دادن به آن، مسئله عدالت و قسط را فراموش نکردن. اگر مالکیت یعنی «داشتن»، تا آن اندازه که برخی تصور می‌کنند آزاد باشد (و اتراف و مصرفهای اشرافی - که لازمه داشتن آنچنانی است - در کنار زندگی محرومان روا باشد)، جامعه، جامعه ابوسفیانی و اشرافیت اموی است نه جامعه محمدی ... جامعه، جامعه معاویه است نه جامعه علی (ع).

دین اگر بخواهد زندگی معنوی مردم را تأمین کند و بعد روحی آنان را بسازد، ناچار باید به بعد مادی بپردازد. این حدیث معروف که پیامبر اکرم «ص» فرمود، «تا نان نباشد نماز نیست» (لولا الخبز ما صلّینا ...)، یعنی همین. یعنی تا عدالت نباشد مردم به حق خود نمی‌رسند. و تا مردم به حق خود نرسند فقر و کمبود بیداد می‌کند. و تا فقر و کمبود بیداد کند، سخن از تعهدها و ادای تکلیفها گفتن ژاژ خالی است. پس باید، به «تفقه در دین» روی آورد، یعنی فهم همه جانبه دین. برای عرضه

اسلام، فضل اسلامی و معلومات حوزه‌ای کافی نیست، فهم اسلامی نیز لازم است. این است که باید، به منظور کسب موفقیت در عرضه اسلام - حتی در داخل جامعه - از اهمیت نشر آگاهی در حوزه‌ها - چنانکه در پیش نیز گذشت - غفلت نکرد، بلکه باید این حرکت را بصورتی جدی پی گرفت، و آن را یکی از معیارهای «تصفیه حوزه‌ها» قرار داد، یعنی هر کس از «آگاهی لازم» برخوردار نیست نیز کنار گذاشته شود، در هر سطح، مانند کسی که از «تقوای لازم» برخوردار نیست. «تقوی» در ارتباط با «آگاهی» ارزش دارد، و گرنه، عابد ناآگاه به تعبیر احادیث، «حمار الطّاحونه» است. و آنچه ضروری و سازنده است آگاهی در همه ابعاد است:

- آگاهی فرهنگی،
- آگاهی سیاسی،
- آگاهی اقتصادی،
- آگاهی تربیتی،
- آگاهی هنری،
- آگاهی علمی،
- آگاهی اجتماعی،
- آگاهی حقوقی،
- آگاهی تجربی،
- آگاهی اقدامی،
- آگاهی تبلیغی،

۱- بارها یاد کرده‌ایم که «قرآن کریم»، در بُعد روحی و معنوی و معادی، مردم را دعوت کرده است به توحید و عبادت خدای یگانه؛ و در بعد مادی و معاشی (و نیازهای جسمی و حیات طبیعی)، به اقامه عدل و قسط و لاغیر. پس همانگونه که هر جامعه‌ای که خدا و اعتقاد به خدا و عبادت خدا در آن حضور نداشته باشد، قرآنی و اسلامی نیست، هر جامعه‌ای نیز که عدل و قسط در همه شئون آن (بویژه شئون اقتصادی) حضور نداشته باشد، قرآنی و اسلامی نیست. و شعار و ادعا هیچ واقعیتی را تغییر نمی‌دهد.

آگاهی‌های دوازده گانه یاد شده حاصل می‌شود. برخوردار نبود، برداشتها ارتجاعی خواهد بود، و عرضه‌ها نیز ارتجاعی ... و در این صورت جامعه - در وجه عمومی خود - کشیده می‌شود به ناآگاهی و عوام‌سالاری و آگاهی‌زدایی و آگاه‌گریزی ... و اینجاست که درخشندگی خورشید دین و تعالیم آن، در اذهان قشر ناآگاه از دین و متون آن، کاستن می‌یابد، و شور جوانان آگاهی‌گرا فرو می‌نشیند. و در چنین اوضاع و احوالی، تسلط ناآگاهان بر جامعه و شتون آن، روز بروز فزونی می‌گیرد، و کنار گذاشتن آگاهان و آگاهی‌پراکنان اصل می‌شود. و در این عینیت - عینیت منحط - بزرگترین زیان به دین خدا، و مجاهدات انبیا «ع» و تعالیم اوصیا «ع»، و خون شهدا وارد می‌شود. و جناح اندیشمند جامعه از دین - یا اظهار تدبیر و دینداری - می‌برد و مایوس می‌گردد، و تعبد (متعقلانه) دین را که در ذات خود، روشن‌ترین و پر محتوا ترین فصل حیات روحی انسان است، تحقیر می‌خواند، و حضور دین در جامعه را عامل رکود می‌شمارد ...

واقع اینست که انسان آگاه و صاحب شناخت زمانی زیر بار درک ارتجاعی (غیر زمانی) و عرضه ارتجاعی و موضع‌گیری ارتجاعی نمی‌رود. و دین که در جوهر خود امری کاملاً تعقلی است، اگر در اسارت ارتجاع قرار گرفت، گستره نفوذ خویش و قدرت و شایستگی خویش را - مظلومانه - از دست می‌دهد و به تعبد طلبی متهم می‌گردد، در حالی که دین همواره به تعقل فرا خوانده است و فرامی‌خواند و آگاهی را ملاک ارزشها می‌داند، و پذیرشهای غیر تعقلی را نمی‌پذیرد؛ و حتی در آفاق بلند قلّه‌های راستین تربیت ژرف انسانی، این شعار شورآور را درمی‌دهد که «لَيْتَ السَّيِّئَاتِ عَلَى رُؤَسِ اصْحَابِي لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»، کاش بر سر شاگردان (پیروان) من تازیانه فرو کوبند، تا دین را درست و کامل بفهمند. و آیا اینچنین مکتبی که با این درجه اطمینان از خود سخن می‌گوید، اگر اسیر برداشتهای ارتجاعی شد، مظلوم نیست؟ اینکه می‌فرماید کاش بر فرق جویندگان دین تازیانه بکوبند، تا هر چه بهتر آن را بفهمند، معنایش این است که هر چه بیشتر در آن غور کنند و آن را بکاوند به صحت و عقلانیت و استواری و مایه‌داری و غنا و استقلال آن بیشتر پی می‌برند. پس چه باک، بگذار پیوسته بکاوند، و پیوسته بیابند. تعالیم را بکاوند و معالم را بیابند. آموزشها را بکاوند و

- آگاهی دفاعی، و ...

و ما باید بدانیم - و بخوبی بدانیم - که همانگونه که هوا برای حیات جسم ضروری است، و جسم بدون هوا مرده است، آگاهی نیز برای حیات روح ضروری است، و جان بدون آگاهی مرده است. و مرده چگونه می‌تواند زندگی‌ساز باشد و زندگی بسازد؟ خفته را خفته کی کند بیدار؟ امام صادق «ع» - آموزگار بزرگ آگاهی و بیداری در برابر همه جریانهای تهاجمی و انحرافی - می‌فرماید: «العالمُ بزمانه لانتهجمُ عليه اللّوایسُ»، یعنی تنها انسان زمانشناس آگاه است که مغلوب نمی‌شود، و مسائل پیچیده بر او چیره نمی‌گردد، و می‌تواند حوادث را قبل از هجوم آنها بشناسد و آماده چاره کردن گردد. آری، چون آگاه است حتی مسائلی که پوشش‌سازی شده باشند و در لباس حق بجانب درآمده باشند، او را گول نمی‌توانند زد و فریب نمی‌توانند داد، و او را غافلگیر نتوانند کرد.

اینکه می‌گوییم، «فضل اسلامی» کافی نیست، «فهم اسلامی» لازم است، برای این است که فضل که معنای مجموعه‌ای از معلومات و اصطلاحات و محفوظات - هر چند زیاد - منافاتی با «ارتجاع» ندارد. ما فاضل و عالم مرتجع بسیار داشته‌ایم و داریم، در مقام فضل، معرکه، و در مقام فهم، تهلکه ... در واقع، اسلام به ذات خود مشکلی ندارد، مشکل در برداشتهاست. اگر برداشت مترقی بود، تبعیت از اسلام نیز کاملاً مترقی خواهد بود، و «تعبد» در این صورت، عین «تعقل» است؛ زیرا محتوای هیچ مکتبی، عقلانی‌تر و مستدل‌تر و موزون‌تر از محتوای اسلام نیست. و اگر برداشت ارتجاعی بود، تبعیتها ارتجاعی خواهد بود و آثار و نتایج نیز ارتجاعی. و چون مرتجعین اجازه برداشت آگاهانه به کسی نمی‌دهند، و خود نیز برداشتی آگاهانه ندارند، در نتیجه، جامعه را به عدم آگاهی سوق می‌دهند. و فاجعه عظمی این است.

هنگامی که عقول به اندازه کافی نیرومند نبود، و افکار عقب افتاده و اذهان بسته بود، و از پیچیدگیهای لازم - که از

به پرورشها و ساختنها برسند.

اگر برداشتهای سخنگویان دین- در هر مقام، از طلبه تا مرجع تقلید- برداشتهایی آگاهانه باشد، و با شناخت زمانشناسانه و در جهت پاسخگویی به نیازهای اصلی انسان نو انجام یافته باشد، برای هر فرد آگاهی، و هر گروه آگاهی، و هر جامعه آگاهی قابل قبول و در خور پیروی است، زیرا- چنانکه اشاره ای گذشت- هیچ فرد آگاه و هیچ گروه آگاه و هیچ جامعه آگاه، چیزی نابتر و عقلانی تر و مترقی تر و سازنده تر و زندگیساز تر و تعالی آفرین تر و جامع تر از محتوای اصیل اسلامی ندارد، تا در مقام مقایسه، از اسلام بگذرد و به آنچه خود دارد بیندیشد، و به محتوای فراتر از محتوای اسلامی و قرآنی روی آورد. اینست که مسئله امروز اسلام مسئله آگاهی روحانیت اسلامی است در همه جهان اسلام. امروز ذهنیت سرخورده و در عین حال پیچیده انسان معاصر، آماده پذیرش پیامی نجاتبخش است، و اسلام دارای چنین پیامی هست حتی برای عصرهای آینده، با هر چه پیشرفت ... تنها مسئله، مسئله پیام رسانان و پیامگزاران اسلام است!

بشریت امروز مانند جنگلهایی است سوخته در کویر سوزان ضلالت قرن بیستم ... و اسلام آن دریای مواجی است که می تواند از زمین و آسمان بر این جنگلها بیارد، و آنها را از نو سرسبز و ثمربخش سازد، لیکن میان این دریا و این انبوه انبوه تشنگان، مبلغان و عالمان و مؤلفان اسلام قرار دارند، اینانند که اگر به اندازه یک لیوان از این دریا بگیرند به اندازه یک لیوان تشنگان را سیراب می کنند، و اگر به اندازه یک برکه بردارند به اندازه یک برکه ... و اگر دریا را بتوانند سرازیر کنند که چه از این بهتر و بالاتر ... اَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ... و اگر هیچ چیز برنگیرند که هیچ ... و این مقیاس که بعنوان مثال یاد شد، هم در جهت کم صادق است و هم کیف، هم اندازه برداشت و هم چگونگی برداشت.

در پیش اشاره کردیم- و همچنین در برخی نوشته های دیگر- که اسلام باید بازشناسی شود، و حقایق ناب و سره آن در همه ابعاد از قرآن کریم استخراج گردد، و با معیار سنت (حدیث پیامبر «ص» و اوصیا «ع») تشریح یابد، و در دسترس مسلمانان- در درجه اول- و جهانیان- در درجه دوم- قرار داده شود.

اسلام توان ساختن انسان نور را دارد، بشرط آنکه خالص و کامل فهمیده شود. در این دو قید دقت کنید: «خالص» و «کامل». فهم امتزاجی و التقاطی اسلام فهم اسلام نیست. فهم ناقص و اجزائی اسلام نیز فهم اسلام نیست. فهم امتزاجی اسلام ما را از نوآوریهای قرآنی محروم می دارد و میان ۲ تا ۶ هزار سال به عقب می راند، به زوایای اندیشگی یونانیان و هندیان و بابلیان و ... و فهم ناقص اسلام ما را از عرضه جامع آن ناتوان می سازد، و به انزوای جهانی می کشاند. و این بازشناسی اسلام که بدان فرامی خوانیم، یک حرکت عظیم انتقالی است نه یک تدویر وضعی. باید ذات دیدها و درکها و اندیشه ها تربیت شود و تحول یابد نه پاره ای ظواهر. مقصود از این بازشناسی، نوسازی عرضه است، به منظور نجات انسان نو. انسان نو هم فقیر است و هم متکبر. و کار با فقیر متکبر مشکل است. اگرچه تکبر در فقیر صفتی ممدوح است بویژه در برابر توانگران، لیکن از دو سو مشکل ایجاد می کند، یکی اینکه فقر خود را اظهار نمی دارد تا کسانی به او کمک کنند، دیگر اینکه از پذیرش کمک سرباز می زند.

انسان نو، بواقع فقیر است و بینوا، از معنویت حقه که سرمایه اصلی انسان است محروم است و دستش تهی است، از این جهت فقیر است و محتاج. و به علم و صنعت و اختراعات مادی خویش فریفته است، و از این جهت مغرور و متکبر ... این است که فقر خویش را پوشیده می دارد- و چه بسا در مواردی به این فقر توجه حاصل نمی کند- و اینست مشکل بزرگ انسان نو: نیازمندی بی خبر از نیاز خویش، یا نامعترف به نیاز.

زندگی انسانی دارای دو رکن است که در صورت فقدان یکی از این دو رکن یا هر دوی آنها، زندگی حیوانی خواهد بود نه انسانی، یعنی جنبه های حیوانی انسان در تکاپو و تزیید خواهد بود مانند حیوانات. و این دو رکن اینهاست:

- ۱- عبادت.
- ۲- عدالت.

می‌شود، و انسان معاصر هر دم - از درون و برون - با آنها دست بگریبان است.

و بی‌یقین توجه داریم که «تزکیه» (ساختن انسان) و «تعلیم» (آموختن انسان)، که لبّ رسالت دین است، همواره در معرض هجومهای گوناگون مرئی و نامرئی مسائل یاد شده و نوه‌ها و نوینهای زمان قرار دارد. از این رو فردسازی (تربیت) دینی و جامعه‌پردازی (سیاست) دینی، در دنیای نو، بدون شناخت نوه‌های یاد شده و نوآوریهای مداوم، مشکل بلکه غیرممکن است، و به مرحله موفقیت آمیزی از آن نمیتوان رسید.

بنابر آنچه با اشاره یاد شد، غفلت از این چگونگیها و مسائل به منزله پرتاب کردن خویش است به پشت کوهها و قلّه‌ها، و پرتاب کردن خرد و تشخیص خود به ماورای سده‌ها و اعصار، و عقب نگاهداشتن جامعه در همه ابعاد، حتی بعد دفاعی ... زیرا هنگامی که مریبان اجتماع، تطوّرات جدید را نشناختند و از اهمیت آنها در زندگی غفلت ورزیدند، از شناخت صنعت جدید نیز محروم خواهند ماند. و هنگامی که از شناخت صنعت جدید محروم باشند، از اسلحه جدید نیز بی اطلاع خواهند بود، و در این صورت، عمل به تکلیف قطعی آیه مهم سوره «انفال» را نیز ترک خواهند کرد، و موجودیت اسلام و مسلمانان را در خطر خواهند افکند. در اینجا نکته‌ای را یادآوری می‌کنم که چه بسا از خلال سخن معلوم شده باشد. و آن نکته اینست که بدست آوردن آگاهی یاد شده درک زمانشناسانه، یک تکلیف شرعی است (نه یک فضل اضافی)، بویژه برای طلبه و روحانی و عالم دینی و واعظ و مدرّس و مجتهد، و حتی معلّمان و دبیران شرعیات در دبستانها و دبیرستانها، و کسانی از استادان دانشگاهها که در مقوله دین سخن می‌گویند، و بانوانی که جلسات و محافل مذهبی دارند و جمعی دیگر از بانوان را تربیت می‌کنند، و نویسندگان و مؤلفان مذهبی، و گردانندگان نشریات مذهبی، و مدیران انتشارات مذهبی، و برنامه‌ریزان مسائل مذهبی در رسانه‌های گروهی و ... و هرکس در هر جا از مذهب سخن می‌گوید و به عرضه مذهب می‌پردازد، در داخل کشورهای اسلامی یا در کشورهای دیگر جهان، و از همه ویژه‌تر و ضروری‌تر، روحانیان و عالمانی که به کشورهای غیر اسلامی سفر می‌کنند و در آنجا به عرضه اسلام می‌پردازند.

عبادت یعنی توجه به خدا، و عدالت یعنی توجه به خلق خدا؛ عبادت یعنی خدمت به خدا، و عدالت یعنی خدمت به خلق خدا. و جز این دو، چه چیز در زندگی انسان هست، که با آنچه در دنیای حیوانات می‌گذرد، تفاوتی جوهری داشته باشد؟ زندگی اقیانوسی است ناپیدا کرانه ... و انسان چونان زورقی بر سر امواج این اقیانوس روان است، و جامعه‌های انسانی چونان کشتی بزرگ. در این اقیانوس، برای رسیدن به ساحل نجات، دو چیز لازم و ضروری است:

۱- قطبنما،

۲- باد شرطه (باد موافق).

قطبنمای دریای زندگی توحید است و عبادت، و باد موافق که کشتی را به ساحل هدایت می‌کند عدالت است و قسط؛ و گرنه سرانجام حرکت، سقوط است در گرداب هلاکت ابدی و شقاوت جاودانی.

و سفینه نجات قرآن است و اهل بیت «ع»، یعنی کتاب خدا و مفسّران معنی شناس کتاب خدا ... و نیازمند به بهره‌وری از این سفینه و کشتی انسان هر عصر است. و فراخوانان بشریت به نشستن در این کشتی سخنگویان اسلامند. و سخن فراخوانان هر عصر باید به زبان اهل همان عصر باشد (وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومهم لیبین لهم)، و گرنه مردمان آن را نمی‌فهمند و بدان گوش فرامی‌دهند و به کشتی نجات در نمی‌آیند؛ پس تکلیف بسیار مشکل است.

و این بازشناسی اسلام و شناخت مجدد که می‌گوییم - چنانکه اشاره شد - چیزی در حدّ نوسازی مدرسه‌ها، و چاپ تازه کتابهای درسی حوزه‌ها، یا حتی تغییر شکل صوری و سطحی در تألیف آنها نیست؛ بلکه مقصود شناختی است در ارتباط با انسان نو، جهان نو، فکر نو، فرهنگ نو، اقتصاد نو، هنر نو، نگرش نو، تبلیغ نو، و دهها مسئله نو، و رابطه نو، و شغل نو، و کار نو، و روش نو، و نگرش نو که در زندگی انسان معاصر رخ نموده است، و لحظه بلحظه تحول می‌یابد و نوتر

قشرهای نامبرده اگر افرادی ناآگاه و مرتجع باشند، و از جریانهای ارتجاعی الهام بگیرند، و از درک زمانگرایی بی بهره باشند، و از ماهیت حیات و اندیشه انسان معاصر خبر نداشته باشند، روح تاخر و واپسگرایی را در دیگران می‌دمند. و این چگونگی کمکی بزرگ است به استعمار و استکبار جهانی، که در صدد مبارزه با آن هستند، یعنی ادای تکلیف.

استعمار و استکبار تنها در میان مردم عقب مانده و جامعه های ناآگاه می‌تواند نفوذ کند و سیطره یابد و زندگی آنان را در خدمت خود قرار دهد، و پایه های استضعاف را هر چه محکمتر کند، چنانکه تجربه گواهی راستین است ... اکنون می‌نگرید که مسئله به این سادگی نیست که هر کسی به خود اجازه دهد که در جامعه اسلامی فعالیت کند: درس بدهد و حوزه داشته باشد، مدرسه دایر کند، مردم را گرد آورد، انتشارات داشته باشد، کتاب بنویسد، سخنرانی کند، مجمعیهای دینی تشکیل دهد، هیئتهای حسینی راه بیندازد، منبر برود، مرید تربیت کند، مدارس دینی و علوم دینی دایر نماید، دبستان و دبیرستان و دانشکده های منتسب به دین و مذهب تاسیس کند، انجمن اسلامی پدید آورد، و هر چه و هر امری که به گونه ای مربوط به دین می‌شود. این اقدامها همه تنها برای انسانهای آگاه و متعهدی جایز است که حضورشان در فعالیتهای یاد شده، مایه رشد افراد مربوط، و اعتلای جامعه، و روشنی اذهان و تعالی اندیشه‌ها، و تبرز فردی و اجتماعی مسلمانان و اعضای جامعه اسلامی باشد، چه مرد و چه زن، و چه پیر و چه جوان ...

همه مشکلات اجتماعی مسلمین، از چندین سده پیش، از بد فهمیدن اسلام و بد فهماندن اسلام است. در همین انقلاب نیز، بازگشت مجدد امپریالیسم داخلی و شیوع بیسابقه ظلم اقتصادی و محرومیت آفرینی (و به تعبیر امام علی بن ابیطالب «ع»: «كظَمَة ظالم و سَعْب مظلوم»)، و سرخوردگی بسیاری از نسله‌ها، بطور عمده از چگونگی دید و درک برخی مایه گرفت، و دشمن نیز چون آن را شناخت از آن بهره برد، و گرگهای داخلی نیز با تکیه بر آن کردند آنچه کردند.

مربیان جامعه های اسلامی، در چهار قرن اخیر، مرتکب تقصیری نابخشودنی شدند، شما تاریخ چهار سده اخیر را مورد دقت قرار دهید و بنگرید که با آنها چه تحول و دگرگونی در

زندگی انسان، و آن حوادث مهم فکری و اندیشه ای در اختراع و تمدن، و فرهنگ و زندگی، و اقتصاد و حیات، که همه بر انسان و اعتقاد و اندیشه و زندگی انسان اثر می‌گذارد، ما مسلمانان چه کردیم و علمای جوامع اسلامی چه کردند؟ و سرگرم چه چیزها بودند و هستند، و در پهنه های حیاتی یاد شده چه گامی پیش هشته اند؟ با اینکه قرآن کریم اینهمه ما را به تعقل و تفکر در جهان و در نفس خود فراخوانده است، و از ذهنی‌گری و بحثهای ذهنی پرهیز داده است، و به سیر در آفاق و انفس ترغیب نموده است؛ و با اینکه روزی سردمدار علم و تمدن بشری ما بودیم، و مایه اصلی آنچه غریبان دارند از ما مسلمانان است (از ما گرفتند و به زیان ما بکار بردند). و چرا اینچنین شد، برای دوری شدن از قرآن و تعالیم قرآن، و غرق گشتن در ذهنگراییهای فلسفی و امثال آن، و رواج افکار صوفیانه در جامعه های اسلامی ... که تا هم امروز نیز ادامه دارد ...

در این چهار سده - که سده های مهم تحولات تاریخ انسان است - هر چه آنان در جهان کاویدند و اندیشیدند، ما در غفلت بسر بردیم و در مطالب تکراری غرق شدیم، و بسیاری از مسائلی را که چیز چندانی نیز نبود علم پنداشتیم و بهترین استعدادها را صرف آنها کردیم، از حقیقت قرآن بدور، و از واقعیت جهان بیخبر ... و در بحثهای لفظی و شبه لفظی غرق، و توده های اهل قبله رها گشته در دست بیخبری و عقب ماندگی، و بشریت در حال تحول روز افزون، تا جایی که اکنون یک قرن است که همواره جانوران خون آشام مسلح، همه جا پیکر مسلمانان را به خاک و خون می‌کشند، و هیچ کس قدرت دفاع ندارد. و این حیوانات ناهل، مشتی حیوانات کره دیگر را در داخل کشورهای اسلامی بر مسلمانان چیرگی دادند، تا از هیچ نقطه ای برای دفاع از این کلیت مظلوم دستی بلند نشود ... و ایکاش امروز - گرچه بسیار دیر است - تکانی می‌خوردیم و بیدار می‌شدیم و به خود می‌آمدیم ...

اشاره کردیم که این شناخت که از آن سخن می‌گوییم و بر

نخست تدوین می‌یابند و سپس به مورد اجرا گذاشته می‌شوند. اکنون می‌خواهیم باختصار ببینیم که اجرا چیست و چه مراحل دارد. اگر دیدیم مکتبی یا برنامه‌ای چنانکه باید نتیجه بدهد نتیجه نداده است، نمی‌توانیم بیدرنگ بگوییم: «معلوم می‌شود ناقص است، یا غیر عملی است». در واقع، در اینجا پنج موضوع وجود دارد که از نظر عقل و تجربه، و با توجه به روش علمی، باید همه آنها را در معادله وارد کرد:

- ۱- ناقص بودن.
- ۲- عملی نبودن.
- ۳- ضعف برداشت.
- ۴- ضعف اجرا.
- ۵- موانع بازدارنده.

یعنی اگر از مکتبی نتایجی که باید گرفته شود گرفته نشد، باید به تحقیق و تحلیل پردازیم تا روشن شود که کدامیک - یا کدام چند - از پنج موضوع مذکور باعث بی نتیجه ماندن، یا به نتیجه کامل نرسیدن شده است:

- آیا در اصل، ناقص است؟

- آیا غیر عملی است؟

- آیا برداشت درستی از آن نشده است؟

- آیا اجرایی در خور نداشته است؟

- آیا با موانعی برخورد کرده است؟

- و آیا یکی از این امور بوده است یا چند تا؟

و باید در نظر بگیریم که در بُعد موفقیت یک مکتب دو عامل از همه مهمتر است:

۱- برداشت درست.

۲- اجرای شایسته.

برداشت درست متوقف است بر آگاهی از جوهر مکتب و مسائل و اهداف آن؛ و اجرای شایسته متوقف است بر وجود مجریان شایسته و واجد شرایط و صاحب صلاحیت.

قرآن کریم یک مکتب کامل و عملی است برای ساختن فرد و جامعه، یعنی هم تربیت (ساختن فرد)، و هم سیاست (ساختن جامعه)، هر دو را دارد، آنهم بطور کامل و عملی. اینکه می‌گوییم: «کامل»، بیایند بر مبنای علمی، و با دقیقترین روش، اصول و مبانی و ابعاد تربیت اسلامی و اصول و مبانی و

آن تاکید می‌کنیم، مقوله‌ای است جدا از دیگر سخنها، زیرا تاکید نخست ما بر شناخت جامع و خالص و آگاهانه محتوای قرآنی است با کمک شرح قرآن یعنی احادیث. کلید فهم قرآن رجوع به احادیث اهل قرآن است یعنی اهل بیت وحی و نبوت. در احادیث متواتر و مسلم - در نزد محدثان سنی و شیعه - رسیده است که پیامبر اکرم «ص»، که بانی اصلی هدایت اسلامی است فرموده است: «من دو عامل هدایت در میان شما می‌گذارم و می‌روم، که اگر به هر دوی آنها چنگ در زدید، راه خواهید یافت و گمراه نخواهید گشت: قرآن و اهل بیت خود» و نیز فرموده است: «انا مدینه العلم و علی بابها» - شهر جامع علم هدایت و سعادت منم، و علی در ورود به آن شهر جامع است. پس نخست باید به شناخت خالص و آگاهانه محتوای قرآنی پرداخت از راه آن، و سپس به شناخت آگاهانه محتوای زمانی.

سرمایه عظیم برای نجات انسان تیره بخت و مضطرب این قرن قرآن است (و چگونه انسان، تیره بخت و مضطرب نیست، که یا می‌کشد یا کشته می‌شود)، پس باید این سرمایه عظیم را نخست شناخت، و سپس شناساند، و در دسترس بشریت قرارداد و بر بشریت عرضه کرد، تا مورد بهره برداری انسان معاصر و آینده قرار گیرد. اینست که برای حوزه‌هایی که خود را موظف به عرضه اسلام می‌دانند ضروری است که به شناخت محتوای قرآن روی آورند، با همه ابعاد آن؛ و به شناخت محتوای زمان، با همه ابعاد آن. پس تاکید بر دو شناخت آگاهانه است:

۱- شناخت آگاهانه قرآن.

۲- شناخت آگاهانه زمان.

بدون شناخت آگاهانه قرآن، هر چه بگوییم پوچ است، و بدون شناخت آگاهانه زمان، هر چه بکنیم هیچ ...

## ۲- ذات اسلام و مسلمانی ما

مکتبها و مذهبها و برنامه‌ها و آیین‌ها، در بیشتر موارد،



ابعاد سیاست اسلامی را، با هر مکتب و مذهب و مرام و مسلک که در جهان بوده و هست مقایسه کنند، و بنگرند که آیا کاملتر از اسلام وجود داشته است یا وجود دارد؟ و اینکه می‌گوییم؛ «عملی»، برای این است که خدای دانا به وسیله پیامبر حکیم این مکتب را به بشریت ارزانی داشته و همواره بر عمل کردن به آن تاکید ورزیده است، و این بزرگترین دلیل است که عملی است. اسلام - مثلاً - نگفته است واجب است مردم روزی پنج بار با تن خویش پرواز کنند، چون عملی نیست؛ اما گفته است روزی پنج بار نماز بخوانند، چون عملی است. و همینطور بقیه احکام. از اینکه قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»، خداوند اجرای عدالت را واجب کرده است، معلوم می‌شود، ایجاد نظام عامل به عدل ممکن و عملی است. و از اینکه می‌فرماید: «لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، پیامبران آمدند تا همه مردم نصیب خویش را از زندگی بدست آورند، معلوم می‌شود که ساختن «جامعه قائم به قسط» ممکن و عملی است. پس در مورد «دین اسلام»، آن سه موضوع دیگر باید بررسی شود:

۱- برداشت؟

۲- اجرا؟

۳- موانع؟

واقع اینست که مشکل اسلام در همین سه امر اخیر است برداشتها همواره چنانکه باید نیست. اجراها ضعیف - و گاه ضد اهداف اسلامی - است، و چگونگی برخورد با موانع نیز نقشی عمده دارد. البته بحث درباره «موانع» و اقسام آن مفصل است، و بویژه تقسیم موانع به «موانع خودی» و «موانع بیگانه»، که اکنون مجال پرداختن به آن نیست (و ایکاش این بحث بسیار مهم، بصورتی تحلیلی و مشروح، با ذکر موارد و مثالها، و از جمله موارد و مثالهایی که در انقلاب اسلامی می‌توان برای آن یافت، تدوین می‌گشت و در دسترس بشریت معاصر قرار می‌گرفت).

اینکه پیامبر اکرم «ص»؛ از نخستین روزی که دعوت خویش را - در سال سوم بعثت - علنی کرد، و در میان جمعی از سران مکه پیامبری خود را مطرح ساخت، با قاطعیت از جانشین (ادامه دهنده راه) خود سخن گفت، و علی «ع» را به عنوان «خلیفه» و «وصی» و «دستیار» و «همراه» خود معرفی کرد،<sup>۱</sup> و

این کار را (معرفی پیوسته علی «ع» را) تا صحنه معروف غدیر، و حدیث ثقلین، و قلم و کاغذ خواستن - در روزهای آخر عمر - برای نوشتن آن، پیگیری نمود، همه برای همین امر مهم بود، یعنی اینکه بفهماند که برای پیشبرد اهداف یک مکتب، اجرای مطمئن با برداشتی درست ضروری است.

و اینکه بسیاری می‌پندارند که پس از درگذشت پیامبر اکرم «ص»، تنها علی «ع» خانه نشین شد نیز درست نیست؛ هم علی خانه نشین شد و هم قرآن. قرآن کریم بدون برداشت درست و جامع و اجرای صحیح و کامل، چگونه می‌تواند فردساز و جامعه پرداز باشد؟ نسخه کدام پزشک حاذقی، بدون فهم درست آن و عمل بر طبق همه بندهای آن، بیماری را بهبود بخشیده است؟ پیامبر اکرم «ص» در حدیث مسلم «مدینه العلم»<sup>۲</sup> فرمود که من شهر جامع علم و علی باب و دروازه ورود به آن شهر است. و این علم جامع، بطور عمده، در قرآن کریم آمده است. و آیا به کدام جا با بستن در آن به روی خود می‌توان وارد شد و بهره مند گشت؟ جسم قرآن در میان مسلمین بود، یعنی کاغذ و خط و جلد، و چه بسیار عالی، از نظر خط، تذهیب، چاپ و ... لیکن روح قرآن چه؟ آیا اگر روح قرآن و حقیقت قرآن بر مسلمین حکومت یافته بود، و فردساز و جامعه پرداز قرآنی تحقق پذیرفته بود، سرنوشت مسلمانان همین بود؟ اینهمه اختلاف در فقه (مذاهب مختلف) و در کلام و عقاید، و سرانجام شیوع فرهنگهای بیگانه و بدور از ماهیت علم قرآنی، در میان متفکران مسلمان ... و اینهمه دوری از تربیت و سیاست والای قرآنی بر اساس «تزکیه و تعلیم»، و حکومت جباران بنی امیه و بنی عباس ... و سپس سلطنتهای مختلف در

۱- مدارک بسیار این حدیث را، از طرق برادران اهل سنت، در جلد دوم «الغدیر» ملاحظه کنید.

۲- مدارک بسیار این حدیث را، از طرق عالمان اهل سنت، در جلد ششم «الغدیر» ملاحظه کنید.

است و مبین- و این دو امر (کامل بودن و عملی بودن) به خود اسلام مربوط است و به ذات اسلام (و «اسلام به ذات خود ندارد عیبی»)<sup>۱</sup>؛ سه موضوع دیگر هست که آنها به ما مربوط است و به مسلمانی ما، برداشت، اجرا، برخورد با موانع (و «هر عیب که هست در مسلمانی ماست»).

و من معتقدم که سیاستمداران امروز ایران نیز مکلفند که حقایق اسلامی و واقعیات قرآنی و جوهر مرام ائمه طاهربین «ع»- مفسران راستین قرآن- را به گوش مردم برسانند، و بصراحت بگویند که ما تا چه اندازه فاصله داریم... حفظ دین خدا به اینست. و این بنده نیز اگر گاه از این مقوله (یعنی عدم موفقیتها) چیزی بر قلم آورده است در ارتباط با سه امر یاد شده است و در راستای همین تکلیف گران الهی، یعنی حفظ حقایق دین جاوید آسمانی، با پذیرش ضعفهای برداشتی و اقدامی انسان زمینی.

دوست شهید ما، استاد مطهری می گوید: «انقلاب ما، آن هنگام انقلابی واقعی خواهد بود، که خانواده‌ای حاضر نشود ایام عید برای فرزندان خود لباس نو تهیه کند، مگر آنکه قبلاً مطمئن شده باشد خانواده‌های فقرا دارای لباس نو هستند»<sup>۲</sup>. این سخن بسیار زیباست، و از این جهت نیز درخور دقت است یعنی تعبیر «انقلاب واقعی»، چه ممکن است انقلاب صرفاً امری صوری باشد، و از حد تغییر اشخاص و تبدل مرکز قدرت پیشتر نرود، و گره‌های حیات اجتماعی، بطور عمده، همانها باشد که از پیش بوده است؛ پس باید میان این دو حالت فرق گذاشت. و بنابراین سخن درست، انقلاب ما هنوز تا یک «انقلاب واقعی»، فاصله‌ای بسیار دارد، و آنچه مایه تأسفی عمیق است اینست که هر روز که می‌آید این فاصله نه تنها کمتر نمی‌شود بلکه بیشتر نیز می‌شود، و شکافهای قارونی در زندگیها همواره عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌گردد. در این حرکت که در ایران واقع شد، کارهایی می‌بایست بشود و نشد، و کارهایی نمی‌بایست بشود و شد. و عمده ناکامی انقلاب از همینجاست.

به نظر اینجانب می‌بایست سرمایه‌داران در حاکمیت نفوذ

گوشه و کنار کشورهای اسلامی، تا به امروز و این روزگار... و این مدعیان مسلمانی در حجاز! و... اینها همه از اینجا شد که پیکر قرآن کریم را- بعنوان وسیله رسیدن به اهداف و تسلط بر توده‌های معتقد- در دست گرفتند (مانند قرآنی که معاویه با ترفندسازی عمروعاص در جنگ صفین بر سر نیزه کرد، و خوارج نادان را فریفت)؛ و روح کتاب خدا را و «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (دانای علم کتاب) را، و باب مدینه علم پیامبر «ص» را کنار گذاشتند، تا جایی که سپس یزید رئیس جامعه قرآنی شد -معاذ الله- و امام حسین «ع» شورش می‌مهدور الدم؟ منصور دوانیقی رئیس جامعه قرآنی و امیرالمؤمنین، و امام جعفر صادق «ع» منزوی تحریم شده و تحت نظر و... و اینکه علی «ع»، در «نهج البلاغه» می‌فرماید: «قرآن را تابع آراء خود قرار می‌دهند»، یا بصراحت می‌گوید: «چون مهدی ظهور کند، کتاب و سنت مرده را زنده می‌کند»<sup>۱</sup>، برای همین است، روح قرآن را گذاشتند و جسم آن را برداشتند...

نمی‌خواهم وارد این بحثها بشوم، غرض اشاره‌ای بود مقدمه وار برای اینکه بگویم، مشکل اسلام، همواره در سه امر اخیر است نه دو امر نخست. اسلام برنامه‌ای است کامل پس مشکلی بعنوان «ناقص بودن» ندارد، به شهادت محتوای خود، همچنین برنامه‌های آن «عملی» است، به شهادت خدا و پیامبر خدا و ائمه طاهربین «ع» که همواره تأکید بر عمل به قرآن داشته‌اند، و بر عمل به آن تأکید می‌کرده‌اند. آری، این دو مشکل به هیچ روی متوجه مکتب سازنده و حیاتبخش و سعادت آفرین قرآنی نیست؛ مشکل همواره در سه موضوع دیگر است: ضعف برداشت (۱)، ضعف اجرا (۲)، و چگونگی برخورد با موانع (۳).

و آنچه در پاره‌ای از نوشته‌های اخیر این ناتوان دیده می‌شود (مانند بخش «تذییل»، در کتاب «کلام جاودانه»)، ناظر به سه امر اخیر است. پس نباید کسانی موضوع را بد بفهمند یا از آن سوء استفاده کنند. باز تأکید می‌کنم، اسلام مکتبی است کامل و عملی- و دلایل این هر دو موضوع در جای خود روشن

۱- «نهج البلاغه»، فیض الاسلام، ص ۴۲۴-۴۲۵، شرح عبده، جزء ۲، ص ۲۹-۳۰.

۲- «پیرامون انقلاب اسلامی» ص ۶۲.

این نیز از نتایج دو موضوع مذکور است. و بگذریم از آنکه دشمنان طرّار، این چگونگیها را به دین خدا - معاذ الله - نسبت دهند، و قدرت جامعه سازی اسلام را زیر سؤال ببرند. در صورتی که کجا به اسلام عمل شد، و جامعه ای سامان نیافت و ساخته نگشت؟ کجا؟

و باید در این انقلاب بر چند چیز تأکید فراوان و جدّی می شد، یکی کار درست و تلاش بسیار؛ دیگری صرفه جویی در مصرف و ساده زیستی، و سوم سالمسازی روابط اقتصادی... درباره هیچیک از این امور اقدامی نشد، و خطبه های - غالباً - پر حجم و کم محتوای نمازهای جمعه نیز به نشر فکر و فرهنگ تلاشگری و کم مصرفی و سالمسازی روابط اقتصادی نپرداختند، و کسانی چند نیز از ساده زیستی چنان روی گرداندند که تصور نمی رفت. در واقع کمتر حرکتی و اقدامی در این انقلاب صورت گرفت که ماهیت انقلابی داشته باشد. گفته اند که گاندی می گفته است «من برای مردم هند چیز تازه ای نیاردم، بلکه آنچه را از تاریخ زندگی قهرمانان اسلام آموختم ارمغان ملت هند کردم» (مجله «الغری»، شماره ربیع الاول ۱۳۸۱ق). آری، گاندی با اسوه جویی از قهرمانان اسلام ملت هند را نجات می دهد، و ما با ترك روش بزرگان اسلام ملت نجات یافته را دوباره به وادی پرخطر و هولناك مشکلات گوناگون سوق دادیم. اکنون - با تأسف - ما باید از گاندی می آموختیم، آن ساده زیستی، آن جامعه کم بها، آن تخریسی، و آن بز و استفاده از شیر بز را... نمی توان نامی از علی «ع» برد، می گویند، او علی بود. بسیار خوب، گاندی چه؟ گاندی که علی نبود. یک مصلح عادی بود، اما از هواها و خواسته های خود و نفس خود در راه هدفی بزرگ گذشته بود. هنگامی که

نمی کردند که کردند، و می بایست روحانی به کارهای اجرایی نمی پرداخت که پرداخت<sup>۱</sup>. نتیجه موضوع نخست، محو زمینه های حرکت به سوی عدالت و ساختن جامعه قرآنی شد برای همیشه؛ و نتیجه موضوع دوم، ضعف مدیریت و قابلیت هر چه بیشتر نفوذپذیری شد، بصورتی غیر قابل جبران؛ و می نگریم که ضعف مدیریت چگونه بیداد می کند، و امیدي به سامانیابی نابسامانیهای گوناگون بر جای نمی گذارد.

نتیجه موضوع نخست این شد که دیگر نتوان به آیات «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» و «لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» و «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ» تحقق بخشید، و همچنین به احادیثی مانند «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ». کجا سردمداران «کیل و میزان» می گذارند روابط اقتصادی سامان یابد و تورم و احتکار و سودپرستیهای ظالمانه و نرخگذارهای سارقانه از میان برود؟ و در این صورت چگونه یک انقلاب، انقلابی واقعی تواند بود؟ در جامعه ای که دست قارونها و ابوسفیانها تا این اندازه باز باشد و نفوذ آنان تا این اندازه گسترده، اهداف محمدی کجا تحقق خواهد یافت، و جامعه قرآنی - حتی در صورت ظاهر - کجا پدید خواهد آمد؟ و نتیجه موضوع دوم این شد که به دهها حدیثی عمل نشود که می فرماید چون کار به دست نامتخصصان و ناواردان و اشخاصی غیر فنی افتد خرابی آن بیشتر از آبادی است؛ و فرق نمی کند که کار در دست خائن باشد یا ناوارد (لَا أَبَالِي إِلَى مَنْ ائْتَمَنْتُ، خَائِنًا أَوْ مُضِيئًا - امام صادق «ع»، تحف العقول)، در هر دو صورت اوضاع تباہ می شود و سامان زندگی به هم می ریزد.

و بگذریم از موضوع سوم که اسرافها و اترافهاست حتی در بناهای مذهبی، که این نیز از مفاسد مترتب بر دو جریان یاد شده است و دلیل روشنی است بر بی اعتنائی به مردم و واقعیات دردناک زندگی مردم. و بگذریم از خورد شدن استخوان مردم در زیر بار اجحافها و تعدیها و سوء استفاده های طاغوتی از اموال و امکانات عمومی (تا جایی که مجلس مجبور می شود برای جلوگیری از آنها قانون بگذارند مانند اواخر دوره طاغوت) که

۱- روحانی می بایست فقط به «نظارت» بسنده کند. کناره گیری درست نبود، لیکن نظارت کافی بود. و روحانی خبیر و متعهد و قاطع و بی طمع (نه نامتعهد، و دنیا طلب، و سست عنصر و فرصت جو... ) می توانست با همان نظارت، مسائل را بصورت اسلامی در آورد. و در این وضعیت، نقصها و ضعفها و انحراف از اهداف انقلاب نیز به او منسوب نمی گشت، و حرمت او در نفوس - که برای تاثیر گذاری تربیتی ضروری است - همواره محفوظ می ماند.

۴- چگونگی اجراها...

۵- چگونگی برخوردها یا موانع...

و این سخن بگذار تا وقتی دیگر.

### خاتمه

در سر آغازی که آقایان بر نخستین بخش این نامه دراز دامن نوشته بودند آمده بود که «شاید مجموعه آن به بیست بخش برسد» (سال دوم، شماره ۹، مهر و آبان ۱۳۷۰)، و درست بود و حتی اینجانب به بیش از آن (یعنی ۳۰ تا ۴۰ بخش) نیز می‌اندیشیدم، و هنوز سخنهایی و پیشنهادهایی بسیار بود، در ارتباط مستقیم با موضوعات و مسائل، که پس از آن مقدمات، نوبت طرح کردن آنها بود.

من بار سنگین تجربه‌ای ۴۰ ساله را بر دوش می‌کشم، تجربه‌ای عمیق و گرانبار، در ابعاد گوناگون دین - جامعه - حوزه - زمان - فرهنگ - اندیشه - و حماسه. از هنگامی که به انسان می‌اندیشیدم (توده‌هایی محروم از سویی و بخشی برخوردار از سویی دیگر)، و به احکام نجاتبخش اسلام فکر می‌کردم و «قسط قرآنی» را در نظر می‌آوردم، و این دو را (اسلام و جامعه را) در ذهن خود ترکیب می‌کردم، به نتایجی شگرف و سرخوشی آور می‌رسیدم: نجات انسان محروم (محروم از مادیات و معنویات) و کوتاه شدن دست محرومیت آفرینان، و سرشاری جامعه از ارزش و تعالی...

... درست همانند کسی که در تاریکستانی بسر برد و به هجوم نوربر آن تاریکستان بیندیشد، و سپس بکوشد تا خورشید سازانی بهم رسند و چاره شب دیجور را بارمغان آورند، و در آن امیدبندد که شعار آوران، تاریکستان را - اگر چه نه همه، ولی در مقیاسی قابل قبول و متناسب با شعار - بدل به روشنستان کنند...

لیکن پس از گذشت این سالیان، و لمس واقعیاتی نامطلوب، در ابعاد گوناگون اوضاع، و اطلاع یابی همواره از نابسامانیهایی هر چه بیشتر و خلاف انتظار... و از کسان و

عملکردها... به این نقطه رانده می‌شوم که

«ما قُصِدَ لَمْ يَقَعْ، و ما وَقَعَ لَمْ يُقْصَدْ»؛

پس سخن کوتاه باید والسلام.

انسان دنبال دنیای خود باشد نه به دین مردم خدمتی تواند کرد، نه به دنیای مردم. و افسوس که ما مدعیان پیروی از علی «ع» در حدی شبیه گاندی هندی نیز چیزی ارائه ندادیم، و نتوانستیم مردم را با ارائه اسوه‌های شایسته در جهت سامانییهای انقلابی هدایت کنیم. و اما اینکه مطهری به خانواده‌ها اشاره می‌کند، برای این است که ما مدعی هستیم که این انقلاب یک انقلاب ارزشی است، بنابراین باید در همه قشرها نفوذ خلاق داشته باشد، و رفتار همه طبق ارزشهای متعالی اسلامی باشد، لیکن از این اصل بنیادین در حیات انسانی نیز نباید غفلت کرد که تثبیت یا نفی ارزشها، و نفوذ و عدم نفوذ آنها در زندگی، بطور مؤثر، به دست قدرتها و کیفیت عملکرد آنها و روحیه و تمایلات صاحبان قدرت است. از اینرو می‌نگریم که «احادیث نبوی» و «نهج البلاغه» و احادیث دیگر، مسئله فقر و غنای مردم را مربوط به چگونگی حاکمیت و برخورد آن با اغنیای می‌دانند، و یاد آور می‌شوند که حاکمیت باید با فقر و غنای افراطی مبارزه کند و اجازه ندهد که مالکیت‌های آزاد تکاثری که سوزاننده ریشه‌های عدالتند در جامعه اسلامی جان بگیرند. اگر جز این باشد، و خدای ناکرده حاکمیت اسلامی خود نیز به گونه‌ای به سوی سرمایه‌داری بگراید، و سیاست حاکم خود طرفدار سرمایه‌داری گردد، و در میان مسئولان کسانی خود اهل مسائل مالی باشند، دیگر چه امیدی به واقعی بودن یک انقلاب توان داشت؟ پس تحقیق در کیفیت اجرا و احوال ظاهری و واقعی مجریان - وبستگان و وابستگان آنان - یک ضرورت است، تا اسلام مقدس و متعالی از هر گونه ضربه‌پذیری تبلیغاتی از سوی دشمن مصون ماند، و اعتقاد نسل‌های آگاه حراست شود.

در واقع، امروز، در مقیاس عینیت، و در پیشگاه حقیقت، شرح این پنج امر وظیفه است:

۱- کامل بودن دین اسلام.

۲- عملی بودن برنامه‌های قرآنی.

۳- چگونگی برداشتها...